

هدیه ولنتاین زوج جوان را به دادگاه خانواده کشاند

مرد جوان با کت و شلوار آبی رنگ و برگه ابلاغیه‌ای در دست کنار زنی جوان با مانتویی صورتی و کیف قرمز که خرس کوچولویی هم به زیپ آن وصل بود در طبقه دوم مجتمع قضایی خانواده بسیار جلب توجه می‌کرد. زن جوان به آرامی اشک مریخت و در انتظار وقت رسیدگی بودند که دقایقی بعد منشی شعبه نام زوج جوان را صدا کرد و آنها را به داخل فراخواند و ... سحر و اردلان قاضی منتظر شماست.

زوج جوان با سلام وارد شعبه دادگاه شدند و قاضی میانسال در حالی که پرونده را مطالعه می‌کرد، از بالای عینکش نگاهی به زوج جوان کرد، سلامشان را پاسخ داد. چند دقیقه‌ای سکوت بر فضای دادگاه حاکم شد و پس از آن قاضی در حالی که عینکش را از روی چشم‌هایش برداشت به سحر گفت خب بفرمایید؟ سحر پاسخ داد: من همه چیز را در دادخواستم نوشتم الان چه چیزی را توضیح بدهم؟

اردلان نگاهی به همسرش کرد و گفت اجازه بده من بگویم. آقای قاضی یک سال پیش با سحر آشنا شدم و پس از مدتی احساس کردم دوستش دارم و کم کم به این نتیجه رسیدیم که می‌توانیم باهم ازدواج کنیم. بعد از تصمیم‌مان همه چیز سرعت گرفت و ما خانواده‌هایمان را در جریان قرار دادیم. پس از موافقت آنها عقد کردیم اما به خاطر شرایط کرونا میهمانی مختصری گرفتیم و مستقل شدیم. زندگی‌مان خیلی خوب بود احساس می‌کردیم که خوشبختیم، اما همه چیز به یکباره با یک مناسبت خاص خراب شد. روز ولنتاین یا به اصطلاح «روز عشاق»، من خرس کوچکی برای سحر خریدم و شاخه گلی هم گرفتم و وقتی از سر کار به خانه برگشتم به او هدیه دادم که ای کاش این کار را نمی‌کردم. از آن شب رفتار سحر به یک باره عوض شد و با دعوا و بهانه مدام سر ناسازگاری گذاشت.

سحر حرف‌های اردلان را قطع کرد و گفت: اگر من را این‌طور شناختی که اصلاً در تصمیم برای طلاق تردیدی ندارم. جناب قاضی من فکر می‌کردم ما زندگی عاشقانه‌ای را شروع کردیم و همسر روز عشق برایم سنگ تمام می‌گذارد. همسران دوستانم برای نشان دادن عشقشان هر کاری که می‌توانستند انجام دادند. از سفر خارج گرفته تا خرید خودرو و عطر و لباس‌های با ارزش، اما اردلان خیلی خوب خودش را نشان داد فکر می‌کنم بیشتر از 20 هزار تومان برایم هزینه نکرده، همین خرسی که به زیپ کیفم وصل کردم و یک شاخه گل از یک دستفروش همه عشقی بوده

که به من داشت. امسال اولین سالی بود که ولنتاین با هم بودیم کاش لااقل سال بعد این هدیه را می‌خرید که پیش خودم بگویم برایش عادی شدم ولی آقای قاضی ما هنوز 6 ماه از ازدواج‌مان نگذشته و من با کار همسرم سنگ روی یخ شدم. اردلان در جواب سحر گفت: من با تو احساس راحتی کردم و برایت این هدیه‌ها را گرفتم.

سحر جواب داد: قرار بود برایم قصر بسازی، اما یک کلبه کوچک هم نساختی. جناب قاضی برای خرید کردن همیشه باید دلهره داشته باشم که زیاد هزینه نکنم. او اصلاً احساس مسئولیت نمی‌کند اما وقتی قرار به گشت و گذار با دوستانش باشد با خیال راحت هزینه می‌کند. حالا به من که رسید شد احساس راحتی! اصلاً به این نتیجه رسیدم که اشتباه کردم و در همین مدت از رفتارهای همسرم خسته شدم. ای کاش براحتی بله نمی‌گفتم و حالا حداقل در خانه پدرم اینگونه به من بی‌احترامی نمی‌شد.

اردلان مبهوت به سحر نگاه کرد و گفت: برای یک هدیه داری کل عشق و زندگی‌مان را نابود می‌کنی؟! خب من پول نداشتم که برایت کادوی بهتری بگیرم. مشکل تو اینجاست که نمی‌خواهی واقعیت را بپذیری. تو که از اول می‌دونستی من در مغازه یکی از دوستانم کار می‌کنم. چرا از من انتظار زیادی داشتی؟! مگه قبل از ازدواج به من نمی‌گفتی اشکالی نداره که پول نداری و من حاضرم با تو روی حصیرم زندگی کنم. حالا که روی حصیرم نیستی، اما چرا اینجوری می‌کنی؟ واقعاً اگه فکر می‌کنی عشق و علاقه ما در حد چهار تا کادوی گرانقیمت است و من نمی‌توانم نیازت را برآورده کنم حرفی ندارم طلاق می‌دهم.

سحر با صدای بلندتر گفت: یادت نرفته که می‌گفتی الان پول ندارم اما وقتی تو کنارم باشی تلاش می‌کنم و یه روزی پولدار می‌شیم و بهترین‌هارو برات می‌گیرم. من نمی‌خواستم کادوی میلیونی بگیرم اما من لایق 20 هزار تومانم؟ واقعاً زندگی با تو نه ارزشی داره و نه فایده‌ای کاش حرف پدرم را گوش می‌کردم که می‌گفت عجله نکن و بیشتر فکر کن اما من خام حرف‌های تو شدم و... .

در این لحظه قاضی حرف سحر را قطع کرد و گفت: به اشتباه یا درست حالا شما همسر یکدیگر هستید. سن شما هم زیاد نیست و در مجموع به 50 سال هم نمی‌رسید. خامی در کلام‌تان هویدا است. حالا دیگر نباید زندگی‌تان را خراب‌تر کنید. من فکر می‌کنم هر دو شما درگیر تصمیم احساسی شده اید و بدون فکر حرف می‌زنید. بهتر است دو ماه به مشاوره بروید و پس از آن باز شما را ببینم. من فکر می‌کنم پس از مشاوره ارتباطتان بهتر شود و دیگر مترصد جدایی نباشید.

امیرحسین صفدری کارشناس حوزه خانواده

آنچه در این پرونده مشهود است نبود درک متقابل میان این زوج جوان

است. متأسفانه سحر واقعیت و حقیقت زندگی مشترک خودش را با ظاهر زندگی مشترک دوستانش مقایسه می‌کند و باعث تنش‌های روحی و روانی در زندگی‌شان شده است. از طرف دیگر اردلان هم در آغاز آشنایی با وعده‌های توخالی باعث توقع زیاد در همسرش شده است. با این حال این زوج جوان با کمی درک متقابل، مسئولیت پذیری، از خودگذشتگی، تفکر صحیح و... می‌توانند از این بحران‌ها عبور کنند.

▪ ایران / 6049 / 12 اسفند